

بخای غریبست پس یوسف علیه السلام نیکو گفتی  
 که چنین کنی پس نگاه هر یک را بتهری و حوا و فرستاد و هر یک را  
 ده هزار سوار چنگی داد که بروید و فلان ملک را بگیرید پس  
 رفتند و هر ملک یوسف را شد و برادران را هر یکی جایی داد  
 و خود صاحب آن ملک شد و آنکه میدانشند و نعمت بسیار جمع  
 کردند و اصل بنی اسرائیل از ایشان پیدا شد و یعقوب علی السلام  
 از پس آن پست و هفت سال زنده بود و خلق را دعوت کرد و بسیار  
 خلق مسلمان شدند و وفات یعقوب علیه السلام اندر مصر بود  
 پس بود و ملک ری آن نیز پست و پست و سه سال سه سال  
 زنده بود و آن ملک را پسری بود نام موصیت او و پدر فرعون  
 بود علیه اللعنه و آن وقت نه سال بود که طغرل ری آن فرعون  
 سپرد و مملکت بوی داد **و چنین گویند** هر چند که یعقوب علی السلام  
 از یوسف پرسید که برادران یا توجه کردند گفت خبری نیست  
 و بلا آگاه کرد پس پس از آن بر پیش پادشاه آمدند و گفتند که ما  
 بد کردیم و پیش تو روغ کفیم **قوله تعالی** ایا الایمان

استغفر

استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خاطیين قال سوف استغفر لكم  
 ربی انه هو الغفور الرحیم گفتند ای پدای برای ما استغفرا  
 کن و آمدش خواه از خدای عزوجل که وی امر زکار است  
 یعقوب گفت زدود بود که بخوام و ایزان روز خواست  
**و در اخبار آمده است** که در وقت سحرگاه خواست زیرا که در  
 وقت دعا حاجت و خداوندان علم گفته اند که یعقوب علی السلام  
 بهلت آفند از بهر آنکه دانست که آن وقت آمد ز که خصم  
 خشنود بود و گفت از یوسف پرسید تا خشنود است از برادر  
 یانه که اگر وی خشنود شده باشد حاجت خواهم تا خشنود  
 شود پس آنچه دعا کنیم و چون از یوسف پرسید که از برادر  
 خشنودی یانه یوسف گفت بگذاران با من چه کرده اند که خشنود  
 شوم **شهر** نگاه خشنود شد **و خداوندان اشاره گفته اند**  
**سوف استغفر لكم ربی یعنی حتی یا ذنوب لی ای**  
 یعنی چنان باشد که چیزی را علیه السلام بپاید پسوی من از خدای  
 که یوسف خشنود است **قوله تعالی** فلما دخلوا علی یوسف اوی

استغفر